

بررسی فقهی حقوقی موارد پرداخت دیه توسط بیت‌المال

محمد صادقی*

علی صادقی**

چکیده

یکی از مسئولان پرداخت دیه، بیت‌المال است. روایات در معنای بیت‌المال مختلف است، اما منظور از بیت‌المال در اینجا بیت‌المال مسلمین می‌باشد. برخی از موارد پرداخت دیه توسط بیت‌المال در قانون مجازات اسلامی آمده است، از جمله مشخص نبودن قاتل در موارد غیر قسامه و در موارد قسامه اگر براءت مدعی علیه ثابت شود، عاقله نداشتن یا ناتوانی عاقله، فرار جانی و نداشتن نزدیکان، اشتباه مأمور قانونی یا قاضی، دو اقرار مختلف و رجوع اولی. در این تحقیق مستند قانونی و فقهی و نحوه انطباق مواد قانونی با ادله شرعی و نظرات فقها در هر یک از موارد فوق بررسی و در مواردی پیشنهادهایی برای تصحیح یا تکمیل قانون بیان می‌شود. مواردی هم وجود دارد که در فقه، مسئول پرداخت دیه، بیت‌المال شناخته شده، ولی در قانون نیامده است، از جمله، اجرای حد یا تعزیر موجب قتل، جنایت اهل ذمه، کشتن مهاجم توسط مدافع، بیشتر بودن دیه از تعداد عاقله، که نظرات فقها و ادله این موارد بررسی می‌شود. برخی از این موارد بین فقها اختلافی و مستند آن ضعیف است (اجرای حد یا تعزیر موجب قتل)، برخی فقط طبق مبنایی خاص قابل اثبات است (بیشتر بودن دیه از عاقله که بر طبق مبنای شیخ در کیفیت استیفای دیه توسط عاقله صحیح است) و برخی خلاف نظر اکثر فقهاست (کشتن مهاجم مجنون توسط مدافع). روشن است که ذکر نشدن این موارد در قانون صحیح می‌باشد. تنها موردی که مستند قوی دارد و مطابق نظر مشهور فقهاست، جنایت اهل ذمه است که صاحب جواهر از آن نفی خلاف کرده است؛ لذا پیشنهاد می‌شود این مورد نیز در قانون گنجانده شود.

واژگان کلیدی

بیت‌المال، پرداخت دیه، مسئول پرداخت دیه، شارع عام.

* استادیار و دکتری حقوق خصوصی و مدیر گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

Email: msadeghi4817@yahoo.com

Email: sadeghi765@yahoo.com

** دانشجوی دکتری سطح چهارم حوزه علمیه قم

تاریخ پذیرش: ۹۱/۰۷/۱۷

تاریخ ارسال: ۹۱/۰۲/۱۸

فصلنامه راهبرد / سال بیست و یکم / شماره ۶۵ / زمستان ۱۳۹۱ / صص ۱۶۲-۱۲۹

مقدمه

مواردی وجود دارد که مسئول پرداخت دیه، بیت‌المال است. برخی از این موارد در قانون مجازات اسلامی منعکس گردیده و مواردی در روایات و فقه موجود می‌باشد، ولی در قانون ذکر نشده است. در این نوشتار، جداگانه به بررسی این موارد می‌پردازیم. قبل از شروع بحث لازم است به طور مختصر مراد از بیت‌المال روشن شود، زیرا این مسئله مورد اختلاف واقع شده است؛ به گونه‌ای که مرحوم صاحب ریاض در این زمینه توقف کرده‌اند (طباطبائی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۹، ص ۸۱).

۱. مراد از بیت‌المال

برای فهم مراد از بیت‌المال به عنوان پرداخت‌کننده دیه، ابتدا روایات را بررسی می‌کنیم، سپس به ذکر اقوال فقها می‌پردازیم.

۱-۱ بیت‌المال در روایات

موارد پرداخت دیه از بیت‌المال در روایات با تعبیر مختلفی بیان گردیده است که نمونه‌هایی از آن در زیر می‌آید:

— «بیت‌المال» در برخی از روایات به‌شکل مطلق آمده است، به طور مثال «فوداه من بیت‌المال» (حر عاملی، ۱۳۸۸ ق،

ج ۱۹، ص ۱۱۰) و «فدیته من بیت‌المال» (حر عاملی، ۱۳۸۸ ق، ج ۱۹، ص ۱۱۱).

— «بیت مال المسلمین» مانند این روایت: «فعلى بيت مال المسلمین» (حر عاملی، ۱۳۸۸ ق، ج ۱۹، ص ۱۱۱).

— مسئول امام است که در این زمینه هم تعبیر مختلف است:

الف) «امام المسلمین»: مثال «رجعت الجنایة علی امام المسلمین» (حر عاملی، ۱۳۸۸ ق، ج ۱۹، ص ۳۰۰).

ب) ضمیری که مراد شخص امام معصوم (ع) است، مانند «فانأ ولیه والموذی عنه» (حر عاملی، ۱۳۸۸ ق، ج ۱۹، ص ۳۰۱).

— مسئول والی است: «فعلى الوالی من بیت‌المال» (حر عاملی، ۱۳۸۸ ق، ج ۱۹، ص ۳۰۴).

۲-۱ بیت‌المال در کلام فقها

با توجه به تعبیر مختلف روایات بین فقها در معنای بیت‌المال اختلاف شده است.

برخی آن را اموال خاص امام و گروهی آن را بیت‌المال مسلمین می‌دانند. ثمره اختلاف این است که اگر مراد اموال امام باشد، دیه در این موارد باید از اموال خاص امام داده شود؛ ولی اگر مراد بیت‌المال باشد، دیه باید از اموال عمومی داده شود. اینک به بررسی اقوال فقها و ادله آنها می‌پردازیم:

نظر اول: «بیت مال المسلمین»

از جمله کسانی که قائل به این نظر هستند، مرحوم شیخ طوسی در کتاب نهاییه است (طوسی، بی تا، ص ۷۳۷). ادله این نظر به این شرح است:

الف) روایاتی که در آن تصریح شده است دیه باید از «بیت مال المسلمین» پرداخت گردد، مانند روایاتی که گذشت.

ب) بیت المال مسلمین برای مصالحی وضع شده است که یکی از آن موارد پرداخت دیه در چنین حالاتی است (نجفی، بی تا، ج ۴۳، ص ۴۳۴).

ج) اصاله برائت ذمه امام از پرداخت دیه! (نجفی، بی تا، ج ۴۳، ص ۴۳۴).

نظر دوم: بیت مال امام المسلمین

ابن ادريس در این زمینه و در رد کلام شیخ که دیه را از بیت المال مسلمین دادند، می نویسد: «وهذا غير مستقيم لأنه خلاف اجماع اصحابنا بل تجب الدية على مولاه الذی يرثه وهو امام المسلمین فی ماله و بیت ماله دون بیت مال المسلمین لأنه ضامن جريرته و حدثه و وارث ترکته و هذا اجماع منا لا خلاف فيه» (ابن ادريس، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۳۳۵).

طبق این نظر، امام باید دیه را از مال خود پرداخت کند، نه بیت مال مسلمین که ادله آن به طور اختصار عبارت‌اند از:

الف) ادعای اجماع ابن ادريس که گذشت.

ب) در چنین مواردی امام ضامن جريره و وارث مقتول است، در نتیجه باید پرداخت کننده دیه نیز باشد؛ زیرا همان گونه که صاحب جواهر بیان نموده‌اند: «من تبعیة العقل لإرث فی مثله» (نجفی، بی تا، ج ۴۳، ص ۴۳۲).

ج) روایاتی که در آن امام را مسئول پرداخت دیه می دانند که نمونه‌هایی از این روایات گذشت.

- نظر سوم: اتحاد بیت المال مسلمین با بیت مال امام.

این احتمال را صاحب جواهر مطرح نموده‌اند (نجفی، بی تا، ج ۴۳، ص ۴۳۲) و به نظر می رسد این قول صحیح تر باشد. مؤیدات این نظر عبارت‌اند از:

الف) چنان که بیان گردید، در روایات تعبیر مختلفی بیان شده است. برخی پرداخت دیه را از بیت المال مسلمین می دانند، برخی بر عهده امام و برخی بیت المال به طور مطلق را مطرح کرده‌اند. جمع بین روایات این است که همه روایات

دلالت بر مطلب واحدی می‌کنند. در نتیجه مراد از بیت‌المال و مال امام همان بیت مال مسلمین است.

ب) در کلام بسیاری از علما و همچنین در برخی از روایات مواردی وجود دارد که هم جزو اموال امام شمرده شده و از طرف دیگر جزو درآمدهای بیت‌المال مسلمین بیان گردیده است، به طور مثال خمس، انفال، ارث کسی که وارث ندارد (شاکر الرجیل، ۱۳۷۹، ج اول، صص ۱۸۱-۱۲۵؛ و بینش، ۱۳۸۳، ج اول، صص ۳۰-۵۷).

در نتیجه معلوم می‌گردد که در لسان روایات و کلام فقها این دو با هم متحد هستند و لااقل در برخی از مصادیق - مثل بحث مورد نظر ما - با هم متحد می‌باشند.

۲. موارد پرداخت دیه از بیت‌المال مذکور در قانون

قانون مجازات اسلامی در ۸ ماده، بحث پرداخت دیه از بیت‌المال را مطرح کرده است که این موارد عبارت‌اند از: مواد ۵۸، ۲۳۶، تبصره ماده ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۶۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۳۲. مواد مذکور را می‌توان به ۶ عنوان کلی تقسیم‌بندی کرد.

۲-۱- مشخص نبودن قاتل

این عنوان دو مورد دارد. ابتدا مواردی را که از موارد قسامه نیست، سپس موردی را که از موارد قسامه است، بررسی می‌کنیم.

۲-۱-۱- مشخص نبودن قاتل در موارد غیر قسامه:

ابتدا ماده قانونی در این خصوص ذکر می‌شود، سپس مستند آن یعنی روایات بررسی می‌گردد.

اول. ماده قانونی: ماده ۲۵۵ (ق.م.ا)

مقرر می‌دارد: «هرگاه شخصی در اثر ازدحام کشته شود و یا جسد مقتولی در شارع عام پیدا شود و قرائن ظنی برای قاضی بر نسبت قتل او به شخص یا جماعتی نباشد، حاکم شرع باید دیه او را از بیت‌المال بدهد.» طبق این ماده در دو مورد که قاتل مشخص نیست، پرداخت دیه بر عهده بیت‌المال گذشته شده است. نخست آنکه شخص در ازدحام کشته شود و قاتل معلوم نباشد. دوم آنکه جسد مقتول در شارع عام پیدا شود. برخی با توجه به ظاهر ماده بر این عقیده شده‌اند که حکم این ماده منحصر در همین دو مورد است، زیرا این حکم یک استثناست و در موارد استثناء باید به متیقن اکتفا کرد و مقدار متیقن همین دو موردی است که به صراحت بیان شده است. (زراعت، ۱۳۸۰،

عن عبدالله بن سنان و عبدالله بن بکیر جميعاً عن ابي عبدالله (ع) قال: «قضى اميرالمؤمنين (ع) في رجل وجد مقتولاً لا يدري من قتله قال إن كان عرف له اولياء يطلبون ديته أعطوا ديته من بيت مال المسلمين و لا يبطل دم امرئ مسلم لأن ميراثه للامام فكذاك تكون ديته على الامام» (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۱۰۹).

از دو جهت این روایت بر عدم اختصاص حکم به موارد مذکور در ماده دلالت می‌کند: الف) اطلاق روایت چون به‌طور مطلق بیان گردیده است که امیرالمؤمنین (ع) در مورد مردی کشته‌شده که قاتلش معلوم نبود، این‌گونه حکم کردند.

ب) تعلیل «و لا يبطل دم امرئ مسلم» این علت که خون مسلمان باید هدر نرود، عام است و شامل تمامی مواردی می‌شود که مسلمانی کشته شود و قاتلش معلوم نباشد. توضیح آنکه بر طبق قاعده «العلّة تعمم و تخصص» علت باعث گسترش حکم از یک مورد به موارد دیگر می‌شود، بنابراین نتیجه می‌گیریم موارد مذکور در روایات خصوصیت ندارد و هر جا مسلمانی کشته شود و قاتلش معلوم نباشد، باید دیه از بیت‌المال داده شود تا خون او هدر نرود.

ص ۲۸۶). اما با بررسی روایات مستند این ماده و کلام فقها مشخص می‌گردد که این دو مورد خصوصیتی ندارند و تنها از باب تمثیل است.

دوم. مستند ماده ۲۵۵: مستند این ماده روایاتی است که خود به شکل‌های مختلفی می‌باشد.

الف) روایات مطابق بر مورد ماده

۲۲۵ ماده: یکسری روایات دلالت بر مورد ماده ۲۵۵ (ق م) می‌کند. به‌طور مثال «عن ابي جعفر (ع) قال: از دحم الناس يوم الجمعة في امرء علی (ع) بالكوفة فقتلوا رجلاً فودی ديته إلى أهله من بيت مال المسلمين» (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۱۰۹) این روایت دلالت می‌کند که مقتولی که در ازدحام کشته می‌شود، باید دیه‌اش از بیت‌المال پرداخت شود.

ب: دیگر روایات: اما روایاتی را که از آنها عدم اختصاص حکم به دو مورد مذکور در ماده ۲۵۵ (ق م) استفاده می‌شود، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول روایات مطلق می‌باشد و دسته دوم روایاتی که موارد دیگر و مصادیقی غیر از مصادیق مذکور در ماده ۲۵۵ (ق م) در آن بیان شده است.

- **روایات مطلق:** محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد و عن علی بن ابراهیم عن ابیه جميعاً عن ابن محبوب

البته در این زمینه که عبارت «و لایبطل دم امرئ مسلم» علت است یا حکمت سه قول وجود دارد:

قول اول آن است که جمله لایبطل علت می‌باشد، آن هم علتی که باعث توسعه حکم می‌شود. لذا در موارد غیر روایت که علت مذکور در آن می‌آید نیز دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود (خوئی، ج اول، صص ۱۲۶ و ۱۹۶).

قول دوم آن است که جمله لایبطل علت است، ولی باعث توسعه حکم نمی‌شود و نمی‌توان حکم مذکور در روایات را به موارد غیر منصوص تسری داد. علت این است که حکم به ضمان بیت‌المال خلاف اصل شخصی بودن مسئولیت و اصل برائت ذمه است و در خلاف اصل بر متیقن اکتفا می‌شود و متیقن همان موارد روایات است (نجفی، ج ۴۲، صص ۳۳۳-۳۳۲).

قول سوم این است که عبارت «لایبطل امرئ مسلم» علت نیست، بلکه حکمت است؛ لذا باید به مورد مذکور در روایت اکتفا کرد (مدنی تبریزی، ۱۴۲۶ق، ص ۲۰۹؛ میر محمد صادقی، ۱۳۸۶، ص ۲۴۱).

با توجه به اطلاق صدر روایت، ظهور عبارت «لایبطل» در علت است که بیانگر

یک حکم کلی است و نمی‌توان تنها آن را حکمت دانست. صرف نظر از ظهور روایت، ادله متعددی بر علت بودن جمله مذکور است؛ چنان‌که استاد ده‌آبادی در کتاب «جبران خسارت بزه‌دیده به هزینه دولت و نهادهای عمومی» بحث مفصلی در مورد علت بودن یا حکمت بودن عبارت لایبطل نموده و در پایان علت بودن آن و سرایت حکم به دیگر موارد را پذیرفته است (حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۸۷، صص ۲۷۱-۲۸۶). ایشان پس از بررسی تفصیلی تفاوت‌های علت و حکمت می‌نویسند: «به نظر می‌رسد لایبطل ضابطه‌مند و علت است و شبیه قاعده لا ضرر و لا حرج می‌باشد. این نتیجه می‌تواند مستند به آن باشد که اصل در تعلیل، علت است. مستند این اصل می‌تواند امور مختلفی باشد، همچون اینکه یکی از وظایف شارع در حوزه تقنین بنا بر جمله‌ای که امام معصوم (ع) فرمود: «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع»، بیان علل احکام است. بدیهی است تفریع در مواردی است که علت حکم به دست آورده شود.

روشن بودن لایبطل نیز دلیل دیگری بر علت بودن آن است. یعنی اگر شارع مقدس بفرماید: خون مسلمان به هیچ وجه نباید هدر رود و باید حتماً جایگزین داشته باشد، عرف

تعلیل بیان شده از ناحیه شارع، ظهور در علیت دارد. به هر حال استدلال دوم ایشان، همچنین شاهدی که بیان نموده‌اند، مورد قبول است، در نتیجه عبارت لایبطل در این روایت علت می‌باشد و می‌توان حکم کرد که هر جا مسلمانی کشته شود و قاتلش معلوم نباشد، باید دیه از بیت‌المال داده شود.

- روایات بیان‌کننده دیگر مصادیق:

برخی روایات که مصادیق دیگری را نیز بیان کرده‌اند که نشانگر این مطلب است که ذکر برخی مصادیق در روایات دیگر تنها تمثیل بوده است. چند نمونه از این روایات را ذکر می‌کنیم. ۱. روایاتی که مقتول بر جسر (پل) یا بئر (چاه) را هم مشمول این حکم می‌داند (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۱۱۱). ۲. روایتی که مقتول یافته‌شده در زمین فلات را مشمول این حکم می‌داند: «عن ابی عبدالله (ع) إن وجد قتیل بارض فلاه أذیت دیته من بیت‌المال» (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۱۱۲).

چنان که روشن شد از روایات باب، عدم اختصاص به موارد مذکور در ماده ۲۵۵ (ق.م) فهمیده می‌شود. در کلام بسیاری از فقها هم موارد متعدد مذکور در روایات بیان شده است که ما فقط به نقل بیان صاحب لمعه اکتفا می‌کنیم: «و من وجد قتیلأ فی جامع

چنین می‌فهمد که در مواردی که پرداخت دیه از سوی قاتل و به طور کلی مسئول پرداخت دیه، امکان‌پذیر نیست، دیه بر عهده لایبطل است. لایبطل از سنخ اتقوالله و اعدلوا و ان الصلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر نیست. بلکه از سنخ لانه افسدها علیه و لاضرر و لا ضرار فی الاسلام و ... است که مضبوط و روشن است.

شاهد دیگر بر ضابطه‌مند بودن و روشن بودن لایبطل، استناد مکرر به آن در روایات می‌باشد. پیشتر دیدیم که لایبطل در روایات متعدد، فلسفه احکام مختلفی قرار گرفته که به ظاهر از سنخ واحد نیستند» (حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۸۷، صص ۲۷۱-۲۸۶).

در ارزیابی بیان استاد به نظر می‌رسد دلیل اول ایشان که اصل در تعلیل را علت دانستند، مورد تأمل است، زیرا هر چند شارع اصول را به مکلفین القا می‌کند تا فروع را از آن به دست آورند، یعنی علل احکام را به آنها می‌گوید؛ ولی این دلیل نمی‌شود که اصل در هر تعلیل بیان‌شده از سوی شارع علت باشد، زیرا از طرفی دیگر در بسیاری از موارد شارع هدف و مقصود خود و به تعبیری حکمت جعل احکام را بیان می‌دارد، در نتیجه نمی‌توان اصل مذکور را ثابت نمود. بلکه نهایت چیزی که می‌توان گفت این است که

عظیم او شارع او فلاه او فی زحام علی قنطره او جسر او بتر او مصنع فدیته علی بیت‌المال» (شهید ثانی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۱۸).

البته نکته‌ای که تا حدی مشکل را بر طرف می‌کند، این است که ما معنای وسیع و گسترده‌ای از «شارع عام» را که در ماده ۲۵۵ (ق‌م) بیان شده است، ارائه دهیم که منحصر در شارع «خیابان» نباشد. طبق این تفسیر تمام مکان‌های عمومی مانند کوچه، چشمه، پل و ... هم مشمول ماده می‌باشد و تنها گذرگاه‌های خصوصی از شمول ماده خارج است که شاید بتوان این مطلب را بدین‌گونه توجیه نمود که در این صورت (گذرگاه‌های خصوصی) از موارد لوث است که مشمول ذیل ماده ۲۵۵ می‌شود.

اداره حقوقی دادگستری هم در یک نظریه مشورتی این مطلب را تأیید نموده است: «شارع عام به دلالت فرهنگ‌های موجود در باب لغات و کنایات و اصطلاحات به معنای گذرگاه عمومی است یا جایی که مکان گذر عمومی وجود داشته باشد و در این مفهوم به تمام مواردی که در استعمال آمده «مثل کوچه‌ها، خیابان‌ها، مزارع و باغ‌ها و حریم جاده‌های بین شهری (جاده آسفالته و ریل‌های راه آهن) و داخل محدوده گورستان‌ها» صادق می‌باشد، اضافه می‌نماید

محل عبور افراد به خصوص و محصور و اشخاص معین شارع عام تلقی نمی‌شود» (منصور، ۱۳۸۵، ص ۲۷۲).

در پایان بحث از ماده ۲۵۵ (ق‌م) بیان چند نکته مناسب به نظر می‌رسد:

— از آنجا که پرداخت دیه توسط بیت‌المال خلاف اصل است و اصل این است که خود قاتل ضامن دیه است، بنابراین به صرف پیدا شدن مقتول در شارع عام نمی‌توان حکم به پرداخت آن توسط بیت‌المال داد، بلکه باید تمام تحقیقات برای کشف قاتل انجام گردد و در صورت عدم شناسایی قاتل نوبت به پرداخت دیه از بیت‌المال می‌رسد. اداره حقوقی هم در نظریه‌ای این حقیقت را بیان می‌دارد: «چنانچه تحقیقات معموله به حد کفایت انجام پذیرفته و از این جهت پرونده کامل باشد، ولی به هیچ وجه موجبات شناسایی متهم فراهم نشود، در این صورت با استفاده از ملاک ماده ۲۵۵ (ق‌م) و اینکه خون مسلمان نباید هدر رود، می‌توان حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال صادر کرد» (اباذری فومشی، ۱۳۸۶، ص ۳۳۳).

— در مورد نوع قتل در این ماده که مأمور پرداخت دیه بیت‌المال شده است، باید گفت که در موارد کشته شدن شخص در

به شخص یا جماعتی خاص نیست، مستنداً به ماده ۲۵۵ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌شود دیه مقتوله از بیت‌المال پرداخت شود» (زراعت، ۱۳۸۰، ص ۲۸۹).

۲-۱-۲ مشخص نبودن قاتل در

موارد قسامه: تبصره ماده ۲۴۴ (ق.م) مقرر می‌دارد: «در مورد قسامه، چنانچه برائت مدعی علیه ثابت شود و قاتل مشخص نباشد، دیه مقتول از بیت‌المال پرداخت می‌شود.» بیان شد که بر طبق ماده ۲۵۵ مواردی

که قاتل مشخص نیست و از موارد لوث هم نمی‌باشد، دیه باید توسط بیت‌المال پرداخت شود؛ اما اگر از موارد لوث باشد، باید قسامه انجام گردد. حال اگر پس از قسامه برائت مدعی علیه ثابت شود، چون قاتل مشخص نیست، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌گردد. از آن جهت که ملاک این بند هم مشخص نبودن قاتل است که در بحث قبلی به‌طور مفصل بررسی شد. در نتیجه از بحث تفصیلی در این بند خودداری می‌کنیم.

۲-۲ عاقله نداشتن یا ناتوانی عاقله

یکی دیگر از مواردی که مسئول پرداخت دیه بیت‌المال است، جایی است که دیه را باید عاقله بپردازد، ولی شخص قاتل عاقله ندارد و یا عاقله او توانایی پرداخت دیه را ندارند.

ازدحام غالباً قتل غیر عمدی و از نوع خطای محض است، زیرا کسانی که سبب این قتل شده‌اند قصد فعل و قصد نتیجه نداشته‌اند، ولی در مورد یافت‌شدن مقتول در شارع عام از آن جهت که قاتل مشخص نیست، نوع قتل نیز مشخص نیست؛ لذا ممکن است هر کدام از انواع قتل یعنی عمدی، شبه عمدی و یا خطای محض باشد، در نتیجه ملاک نوع قتل نمی‌باشد، بلکه ملاک نامشخص بودن قاتل است.

- یکی از مواردی که جسد مقتول در شارع عام پیدا می‌شود، موردی است که رانندگان اتومبیل‌ها با افرادی تصادف کرده و فرار می‌کنند. در این صورت نیز چنانچه به قاتل دسترسی پیدا نشود، باید دیه مقتول از بیت‌المال پرداخت شود و به نظر می‌رسد که این حکم منحصر در قتل است. بنابراین اگر کسی در شارع عام یافت شود که به مرگ طبیعی مرده است، مشمول حکم این ماده نخواهد بود. شعبه ۱۳۴ دادگاه کیفری یک تهران در رأی پیرامون قتل در اثر تصادف چنین رأی داده است: «از آنجا که وقوع قتل محرز و طبق نظر کارشناسان قتل مستندات به تقصیر و تفریط راننده وسیله نقلیه‌ای که متواری است و از طرفی جنازه در شارع عام پیدا شده و قرائن ظنی بر نسبت قتل مقتوله

ماده ۳۱۲ (ق‌م‌ا) مقرر می‌دارد: «هرگاه جانی دارای عاقله نباشد یا عاقله او نتواند دیه او را در مدت سه سال بپردازد، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود.» در این مسئله بین فقها اختلاف وجود دارد. دسته‌ای قائل هستند که در صورت نبود عاقله یا فقر آنها ابتدا نوبت به جانی می‌رسد و اگر جانی فقیر بود، باید دیه را بیت‌المال پرداخت کند و گروهی از فقها قائل‌اند که اگر عاقله نبود یا فقیر بود، مسئول پرداخت دیه بیت‌المال است و جانی مسئولیتی نسبت به پرداخت دیه ندارد. ماده ۳۱۲ (ق‌م‌ا) هم مطابق نظر دوم تقریر گردیده است. اینک به بیان دو نظر و اقوال فقها و ادله آنها و بررسی آن ادله می‌پردازیم.

۲-۱- مسئولیت جانی با نبود یا

ناتوانی عاقله: بر طبق این نظر پس از نبود یا فقر عاقله نوبت به جانی می‌رسد. بسیاری از فقها این نظر را پذیرفته‌اند، به‌گونه‌ای که ابن زهره ادعای اجماع کرده است. «و اذا لم یکن للعاقله مال أو لم یکن له عاقله و جبت الدیه فی ماله فإن لم یکن له مال و جبت فی بیت‌المال بدلیل اجماع الطائفه» (ابن زهره، ۱۴۱۷ ق، ص ۴۱۳).

از قائلین این نظر مرحوم شیخ در نهاییه است که بیان می‌دارد: «ومتی لم یکن للقاتل

خطاً عاقله و لا من یضمن جریره من مولی نعمه او مولی تضمّن جریره و لا له مال وجبت الدیه علی بیت مال المسلمین» (طوسی، ص ۷۳۷).

طبق نظر ایشان اگر جانی مال داشته باشد، نوبت به بیت‌المال نمی‌رسد. از دیگر فقها که قائل به این نظرند، می‌توان از مرحوم ابن حمزه در وسیله (ابن حمزه، ۱۴۰۸ ق، ج اول، ص ۴۳۶) نام برد و فاضل مقداد در تنقیح (فاضل مقداد، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۵۳۷) نیز نظر شیخ را پذیرفته است. از علمای معاصر هم برخی چون مرحوم آقای خوئی از این نظر پیروی کرده‌اند (خوئی، ج ۲، بی تا، ص ۴۴۸).

ادله این نظر:

الف) اجماعی که ابن زهره ادعا کرده است و قبلاً گذشت.

ب) مجموعه‌ای از روایات که اشعار به این مطلب دارد.

۱- صحیح حلبی: «قال سألت اباعبدالله (ع) عن رجل ضرب رأس رجل بمعول فسالت عیناه علی خدیّه فوثب المضروب علی ضاربه فقتله قال: فقال ابو عبدالله (ع): هذان متعدیان جمیعاً فلا یری علی الذی قتل الرجل قوداً لانه قتله حین قتله و هو أعمی و الاعمی جنایته خطاً یلزم عاقلته یؤخذون بها

جنایت شده، پس با نبود عاقله باید متحمل دیه شود.

۲-۲-۲ مسئولیت بیت‌المال با نبود

عاقله یا فقر آن: در مقابل نظر اول بسیاری از فقها قائل‌اند که اگر در قتل خطای محض عاقله وجود نداشت یا اینکه فقیر بود، مسئول پرداخت دیه بیت‌المال است و خود جانی در این زمینه وظیفه‌ای ندارد. ماده ۳۱۲ (ق‌م) هم بر طبق این نظر نگاشته شده است.

از قائلین این نظر می‌توان شیخ در مبسوط و صاحب‌مذهب را بیان کرد (نجفی، ج ۴۳، ص ۴۴۳). همچنین ابن‌ادریس در سرائر ادعای اجماع می‌کند (ابن‌ادریس، ۴۱۱ق، ج ۳، ص ۳۳۵).

از علمای معاصر هم امام خمینی (ره) قائل به این نظر هستند. ایشان می‌فرمایند: «لو لم تكن له عاقله غیر الامام (ع) أو عجزت عن الدية تؤخذ من الامام (ع) دون القاتل و قيل تؤخذ من القاتل و لو لم يكن له مال تؤخذ من الامام (ع) و الاول اظهر» (امام خمینی (ره)، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۶۰۲).

ادله نظر دوم

(الف) ادعای اجماع ابن‌ادریس آنچنان که گذشت.

(ب) روایت سلمه بن کهیل که در ذیل آن آمده است: «فإن لم يكن لفلان بن فلان

فی ثلاث سنين فی کل سنة نجماً فإن لم يكن للأعمی عاقله لزمته دية ما جنی فی ماله یؤخذ بها فی ثلاث سنين و يرجع الأعمی علی ورثه ضاربه بديه عينیه» (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۳۰۶).

۲- موثقه ابن‌ابی‌عبیده قال: «سألت ابا جعفر (ع) عن اعمی فقاً عين صحیح فقال: ان عمد الأعمی مثل الخطأ هذا فيه الدية فی ماله فإن لم يكن له مال فالدية علی الامام و لا يبطل حق امرئ مسلم» (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۶۵).

۳- خبر ابی‌العباس عن ابی‌عبدالله (ع) قال: «سألته عن الخطأ الذی فيه الدية و الکفارة أهو أن يعتمد ضرب رجل و لا يعتمد قتله؟ فقال: نعم . قلت: رمی شاتاً فأصاب انساناً قال: ذاك الخطأ الذی لا شک فيه علیه الدية و الکفارة» (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۲۶).

(ج) اصل لزوم جنایت بر جانی (نجفی، ج ۴۳، ص ۴۴۲). توضیح اینکه در اینجا شک داریم که آیا با نبود عاقله یا فقر آنها دیه بر جانی واجب است یا مستقیماً بر عهده بیت‌المال گذاشته می‌شود، اصل شخصی بودن مسئولیت اقتضا می‌کند که دیه بر جانی باشد؛ زیرا این جانی است که مرتکب

قراءة من اهل الموصل و لم یکن من أهلها و کان مبطلاً فی دعواه فردّه إلیّ مع رسولی فلان بن فلان ان شاء الله فأنا ولیّته و المؤدّی عنه و لا یبطل دم امرئ مسلم» (حر عاملی، ۱۳۸۸، ج ۱۹، ص ۳۰۱).

ج) اصل عملی: دیه خطا ابتدا به عاقله تعلق پیدا می‌کند، لذا اصل برائت ذمه غیر عاقله حتی خود جانی است (نجفی، ج ۴۳، ص ۴۴۴).

د) امام جزء عاقله است و تا هنگامی که عاقله موجود باشد، دلیلی بر ثبوت دیه بر جانی نیست (نجفی، ج ۴۳، ص ۴۴۴؛ مطهری، احمد، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۳۱۹). و به تعبیر صاحب ریاض بر طبق اطلاق ادله با نبود عاقله امام ضامن جریره است (طباطبائی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۵۸۱). توضیح آنکه عاقله دو اصطلاح در کلام فقها دارد. در یک اصطلاح عاقله اعم از عصبه، ضامن جریره و امام است. طبق این اصطلاح ادله‌ای که بیان می‌دارد، دیه خطا بر عهده عاقله است، شامل امام هم می‌شود؛ البته با رعایت ترتیب بین عصبه و ضامن جریره و امام. اما بر طبق اصطلاح دوم که عاقله تنها در مورد عصبه است، ادله‌ای داریم که با نبود عاقله (عصبه) نوبت به ضامن جریره می‌رسد که امام ضامن جریره کسی است که عاقله ندارد.

ارزیابی ادله نظر اول:

دلیل اول: اجماع ادعایی ابن زهره هم در صغری و هم در کبری مخدوش است. اما از جهت صغری زیرا فقهای متعددی از قدما خلاف این نظر را دارند. چنان‌که گذشت، هر چند مرحوم شیخ در نهاییه نظر اول را پذیرفته، ولی در میسوط قائل به نظر دوم شده است. مضاف بر این ادعای اجماع ابن زهره معارض است با ادعای اجماع ابن ادریس بر نظر دوم که در نتیجه نمی‌توان به آن استناد کرد؛ بلکه باید بررسی نمود که حق با کدام است و گذشت که هر دو نظر قائلین متعدد دارد، پس چنین اجماعی صحیح نیست. از لحاظ کبروی هم اجماع نمی‌تواند در این مسئله مستند باشد، زیرا ادله مختلفی وجود دارد. لذا اجماع مدرکی است که حجت نمی‌باشد.

دلیل دوم: روایات که هر کدام را جداگانه بررسی می‌کنیم.

۱- صحیح حلبی: صاحب ریاض به این روایت و روایت سوم که هر دو در مورد نابیناست، این‌گونه اشکال می‌کند که مطابق این دو روایت عمد شخص کور، خطای محض است، در حالی که علمای متأخر این نظر را قبول ندارند (طباطبائی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۵۸۱). البته اگر کسی قائل به تبعیض در

حجیت شود، می‌تواند به اشکال صاحب ریاض این‌گونه جواب دهد که هر چند صدر روایت را قبول نداریم، ولی ذیل روایت حجت است و می‌توان به آن عمل نمود.

۲- موثقه ابن ابی‌عبیده: علاوه بر اشکال فوق اشکال دیگری که در این روایت است این است که در این روایت مطلبی دیگر بر خلاف نظر فقها در در بحث خطای محض است و آن اینکه اصلاً بحث عاقله را مطرح نمی‌کند، بلکه می‌فرماید دیه در مال جانی است. اگر مال نداشت، نوبت به امام می‌رسد و این مطلب خلاف ادله و ظاهر اصحاب است.

۳- خبر ابی‌عباس: این روایت را مرحوم صاحب جواهر به عنوان دلیل نظر اول ذکر کرده است، ولی ظاهراً هیچ دلیلی بر مطلب ندارد؛ بلکه فقط بیان می‌دارد که در قتل خطایی هم دیه و هم کفاره بر عهده جانی است؛ لذا اگر روایت در صدد این مطلب باشد که خود جانی هم مسئول پرداخت دیه است، این با ادله و نظر اصحاب مخالفت دارد که در قتل خطایی مسئول پرداخت دیه عاقله است و اگر در صدد بیان اصل وجوب دیه است و به پرداخت‌کننده کاری ندارد، پس می‌سازد با اینکه پرداخت‌کننده عاقله باشد و اگر عاقله نبود، امام مسئول پرداخت باشد.

دلیل سوم: اصل لزوم جنایت بر جانی معارض است با اصل برائت ذمه جانی در قتل خطایی چون شارع در قتل خطایی مسئول پرداخت دیه عاقله قرار داده است. حال با نبود عاقله شک داریم که آیا ذمه جانی مشغول شد یا خیر، اصل برائت ذمه جانی است. اگر گفته شود اصل شخصی بودن مسئولیت مستند به عقل و نقل مثل «لا تزر وازةُ وزرٍ آخری» است، پس مقدم بر اصل برائت ذمه جانی است، در جواب باید گفت در خصوص قتل خطایی - چنان‌که قبلاً از صاحب جواهر نقل شد - ذمه جانی از ابتدا اصلاً مشغول نبوده است؛ بلکه در ابتدا ذمه عاقله شخص است. در این حالت اگر با نبود عاقله یا ناتوانی آن شک کنیم که آیا ذمه جانی مشغول می‌شود، اصل عدم اشتغال ذمه جانی است.

از مجموع آنچه گذشت، روشن می‌شود که ادله نظر اول که قائل بود با نبود عاقله نوبت به جانی می‌رسد و اگر جانی مالی نداشت، نوبت به امام می‌رسد، دلیل معتنا به ندارد، لذا نظر دوم که قانون مجازات هم آن را قبول کرده است، نظر صحیح است هر چند که برخی از ادله این نظر هم از استحکام زیادی برخوردار نیست، مانند اجماع و اصل عملی که بیان شد که هر دو معارض دارند.

شاید به همین دلیل است که امام خمینی^(ع) این نظر را اظهر می‌داند نه اقوی (امام خمینی^(ع)، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۶۰۲).

در پایان این بحث، بیان چند حالت که در ماده ۳۱۲ (ق‌م) ذکر نشده مناسب است.

حالت اول: در قتل خطایی اگر جانی عاقله داشته باشد و مال هم داشته باشد، ولی نمی‌توان از او دیه را گرفت، آیا باید دیه را از بیت‌المال داد یا خیر. امام خمینی^(ع) در این زمینه تردید کرده‌اند (امام خمینی^(ع)، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۶۰۲). وجه تردید این است

که از یک طرف دلیل مذکور در روایات این باب «لایبطل دم امرئ مسلم» در این حالت هم حاکم است؛ ولی از طرف دیگر در این حالت دیه بر ذمه عاقله است و مسئول عاقله می‌باشد، لذا وجهی برای ادای دیه از بیت‌المال وجود ندارد؛ زیرا در خلاف اصل باید بر قدر متیقن اکتفا کرد. به نظر می‌رسد خروج از این تردید تا مقدار زیادی بستگی به این دارد که ما دلیل مذکور در روایات «لایبطل دم امرئ مسلم» را علت بدانیم یا حکمت که اگر با توجه به سیاق روایات علت بودن آن ثابت شود، دیگر فرقی بین این نیست که عاقله جانی مال ندارد یا اینکه مال دارد، ولی امکان گرفتن دیه از او نیست.

حالت دوم: اگر عاقله قبل از پرداخت دیه فوت نماید، حکم چیست. امام خمینی^(ع) با بیان صور مختلف مسئله می‌نویسند: «بعد حلول الحول یطالب‌الدیه ممن تعلقت به و لو مات بعد حلوله لم یسقط ما لزمه وثبت فی ترکته ولو مات فی اثناء الحول ففی تعلقه بترکته کمن مات بعد حلوله أو سقوطه عنه وتعلقه بغیره اشکال و تردد» (امام خمینی^(ع)، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۶۰۲).

در توضیح این مطلب باید گفت که مهلت پرداخت دیه توسط عاقله، سه سال است. اگر بعد از جنایت عاقله فوت کند، دو صورت متصور است. صورت اول جایی است که پس از تمام شدن سه سال مهلت فوت نموده و صورت دوم اینکه در وسط این مهلت عاقله فوت کرده است. اینک به بررسی دو صورت می‌پردازیم:

صورت اول: در این حالت مرحوم شیخ در شرایع می‌فرماید: «لم یسقط ما لزمه و یثبت فی ترکته» (حلی، جعفر بن حسن، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۲۷۴). صاحب جواهر نیز از این مطلب نفی خلاف می‌کنند (نجفی، ج ۴۳، ص ۴۴۱) و از ابن ادریس ادعای اجماع بر آن نقل شده است (زراعت، ۱۳۸۰، ص ۲۲۸).

دلیل آن را صاحب جواهر این‌گونه بیان می‌کند: «للأصل وظهور النص والفتوی فی

منتقل می‌گردد (مطهری، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۳۱۸).

مسئله آنچنان مشکل است که امام خمینی^(۵) در مسئله توقف نموده‌اند (امام خمینی^(۵)، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۶۰۲).

در مقام ارزیابی باید گفت که این مسئله به‌طور مستقیم مبتنی بر این است که دیه پرداختی توسط عاقله حکم تکلیفی است یا حکم وضعی. اگر حکم وضعی باشد، عاقله نسبت به پرداخت دیه مدیون می‌باشند و نظر دوم متعین است، ولی اگر دیه بر عهده عاقله را دین حساب نکنیم، بلکه پرداخت دیه را تکلیفی بر عهده عاقله بدانیم، مانند دیگر تکالیف با مرگ عاقله ساقط خواهد شد و منتقل به ترکه نمی‌شود. در این مسئله بین فقها اختلاف است. برخی قائل‌اند که پرداخت دیه توسط عاقله وضعی نیست و مؤیدی نیز برای آن ذکر کرده‌اند. آن‌گونه که صاحب جواهر بیان نموده‌اند (نجفی، ج ۴۳، ص ۴۴۲) فقها اختلافی در این مسئله ندارند که قبل از حلول زمان، رهن گذاشتن بر دیه خطا جایز نیست و این خود نشانگر این مطلب است که دیه دینی بر عهده عاقله نمی‌باشد و الا باید رهن گذاشتن مشکل نمی‌داشت. در نتیجه اینکه گفته می‌شود دیه دینی بر عاقله یا مثل دین است، از باب مسامحه می‌باشد. در مقابل

استقرار الوجوب علیه بحلول الحول علی وجه یکون ذلک کالدین فلا یسقط بالموت حینئذ» (نجفی، ج ۴۳، ص ۴۴۲).

اول آنکه اصل استصحاب مقتضی وجوب پرداخت دیه بر عاقله است. دوم اینکه ظاهر روایات و فتوای فقها این است که پس از گذشت حول (سه سال در مورد عاقله) دیه همچون دینی بر گردن اوست که با مرگ ساقط نمی‌شود، بلکه باید از ترکه آن را پرداخت کرد. چنان‌که گذشت، امام خمینی^(۶) نیز حکم به عدم سقوط دیه کردند.

صورت دوم: اگر عاقله در وسط مهلت فوت کند، دو وجه در مسئله است:

- سقوط دیه از عاقله: علامه حلی در قواعد قائل به این نظر شده است (حلی، حسن بن یوسف، ص ۳۴۵) و دلیلی که برای آن ذکر شده این است که ضمان عاقله نسبت به پرداخت دیه دین نیست، بلکه تکلیفی است که با فوت آنها ساقط می‌شود (نجفی، ج ۴۳، ص ۴۴۲).

- عدم سقوط دیه از عاقله: اگر کسی قائل شود که دیه دینی است بر گردن عاقله و این سه سال، مهلت پرداخت دین است، پس بدون پرداخت آن به هیچ وجه این دین ساقط نمی‌شود و با مرگ عاقله به ترکه

گروهی قائل‌اند که پرداخت دیه حکم وضعی است. به دلیل بررسی تفصیلی این مطلب در برخی کتب از بررسی آن در اینجا خودداری می‌کنیم (شفیعی سروسستانی، ۱۳۷۶، ص ۴۵۲).

۲-۳ فرار جانی

ابتدا ماده قانونی این مورد و سپس مستند آن بررسی می‌گردد.

ماده قانونی: ماده ۲۶۰ (ق.م) و ۳۱۳ (ق.م) ناظر به این مورد است و هر دو شبیه به هم هستند، با این تفاوت که ماده ۲۶۰ (ق.م) تنها قتل عمد و ماده ۳۱۳ (ق.م) جنایت عمدی و شبه عمد را مطرح نموده است.

ماده ۲۶۰ (ق.م) مقرر می‌دارد: «هرگاه کسی که مرتکب قتل عمد شده است، فرار کند و تا هنگام مردن به او دسترسی نباشد، پس از مرگ قصاص تبدیل به دیه می‌شود که باید از مال قاتل پرداخت گردد و چنانچه مال نداشته باشد، از اموال نزدیک‌ترین خویشان او به نحو «الاقرب فالاقرب» پرداخت می‌شود و چنانچه نزدیکانی نداشته باشد یا آنها تمکن نداشته باشند، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌گردد.»

ماده ۳۱۳ شبیه مضمون ماده قبلی را دارد، با این تفاوت که در صدر آن آمده است:

«دیه عمد و شبه عمد بر جانی است، لکن اگر فرار کند...»؛ یعنی هم از جهت اینکه در مورد عموم جنایات است -نه خصوص قتل- اعم است و هم از این جهت که غیر عمد را نیز ذکر کرده است.

مستند: مستند این مطلب دو روایت است که در زیر می‌آید:

روایت اول: عن ابی بصیر قال: «سألت ابا عبدالله (ع) عن رجل قتل رجلاً متعمداً ثم هرب القاتل فلم يقدر علیه قال: ان كان له مال أخذت الدية من ماله وإلا فمن الأقرب فالاقرب وإن لم يكن له قرابة أده الامام فانه لا يبطل دم امرئ مسلم» (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۳۰۳).

روایت دوم: «عن ابن ابی نصر عن ابی جعفر (ع) فی رجل قتل رجلاً عمداً ثم فر فلم يقدر علیه حتی مات قال ان كان له مال أخذ منه وإلا أخذ من الأقرب فالاقرب» (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۳۰۳). در مورد این دو روایت که مستند ماده ۲۶۰ و ۳۱۳ است، بیان چند نکته لازم است.

هر دو روایت در خصوص قتل عمد است، لذا با ماده ۲۶۰ تطبیق می‌کند، ولی قتل شبه عمد که از ماده ۳۱۳ استفاده می‌شود، در این دو روایت بدان تصریح نشده است. جالب این است که محقق حلی در

از جهت پرداخت کننده دیه همواره قتل عمد و شبه عمد شبیه هم بوده‌اند.

در ماده ۲۶۰ (ق م) آمده است: «... فرار کند و تا هنگام مردن به او دسترسی نباشد پس از مرگ...» در حالی که در ماده ۳۱۳ (ق م) صحبتی از مرگ قاتل فراری به میان نیاورده و تنها گفته است «اگر فرار کند». سؤالی که در اینجا مطرح است این است که آیا تنها در صورتی قصاص تبدیل به دیه می‌شود که قاتل فراری بمیرد یا اینکه به محض فرار و عدم دسترسی به قصاص تبدیل به دیه می‌گردد که اگر مال داشت، از مالش و اگر نه از اقربا و اگر اقربا نداشت یا تمکن نداشتند از بیت‌المال.

از ظاهر دو روایت پیشین استفاده می‌شود که ملاک عدم دسترسی به قاتل است، چون تعبیر روایات «فلم یقدر علیه» است. در نتیجه از این جهت هم عبارت ماده ۲۶۰ صحیح نیست، زیرا مسئله فرار و عدم دسترسی تا مرگ را مطرح کرده و هم عبارت ماده ۳۱۳ ناقص است، زیرا به مجرد فرار این حکم بار نمی‌شود، بلکه باید فراری باشد که به او دسترسی نباشد. تعبیر امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله مؤید این مطلب است. ایشان می‌فرمایند: «لکن لو هرب فلم یقدر علیه أخذت من ماله...» (امام خمینی (ره)،

شرائع اصل این مطلب را در مورد قتل شبه عمد مطرح کرده است: «ودیه الخطأ شبیه العمد فی مال الجانی فإن مات أو هرب قیل: تؤخذ من الاقرب الیه ممن یرث دیته فإن لم یکن فممن بیت‌المال ومن الاصحاب من قصرها علی الجانی وتوقع مع فقره یسره والاول اظهر» (حلی، جعفرین حسن، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۲۷۴).

هر چند صاحب جواهر دیه عمد را هم اضافه می‌کنند (نجفی، ج ۴۳، ص ۴۴۷). امام خمینی^(۵) هم در تحریر این مسئله را در مورد قتل عمد و شبه عمد مطرح می‌کنند (امام خمینی^(۵)، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۶۰۲). علت این است که هر چند این دو روایت در خصوص قتل عمد است، ولی تعلیل مذکور در روایت ابی بصیر (لا یبطل دم امرئ مسلم) شامل قتل شبه عمد هم می‌شود. علاوه بر اینکه وقتی ما در قتل عمد که جانی تعمد در قتل داشته است، در صورت فرار و عدم دسترسی به او قائل شویم که در صورت نداشتن مال و اقربا دیه باید توسط بیت‌المال پرداخت شود، به طریق اولی در قتل شبه عمد نیز باید قائل به این مطلب شویم؛ چون به طور طبیعی مسئولیت مستقیم جانی در قتل عمد بیشتر از مسئولیت او در قتل شبه عمد است و لااقل اگر قائل به اولویت نشویم،

۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۶۰۲). چنانکه روشن است مستند کامل برای ماده ۲۶۰ و ۳۱۳ روایت ابی بصیر است و روایت بزنتی تنها تا اقربا را مطرح کرده است، ولی بیان ننموده که در صورت نبودن اقربا نوبت به بیت‌المال می‌رسد. لذا تعجب است از صاحب جواهر که در تعلیل کلام شیخ می‌فرماید «لصحیح البزنتی المعتضد بغیره» (نجفی، ج ۴۳، ص ۴۴۷)، بلکه مناسب بود می‌فرمودند «لروایة ابی بصیر المعتضد بغیره».

در مقابل نظر موافق با ماده ۲۶۰ و ۳۱۳، نظر دیگری بین فقهاست که از ابن ادریس نقل شده است و آن این است که اگر جانی در قتل عمد و شبه عمد فرار کند، باید دیه از مال او گرفته شود و اگر مال نداشت، نوبت به عاقله نمی‌رسد؛ زیرا عاقله در قتل عمد و شبه آن مسئولیتی ندارد، بلکه باید صبر نمود تا وسعتی برای قاتل حاصل شود. مرحوم صاحب جواهر نیز این نظر را موافق با اصول و قواعد مذهب می‌دانند (نجفی، ج ۴۳، ص ۴۴۷).

با توجه به نکته‌ای که بیان شد، ملاک در فرار، عدم دسترسی به جانی است نه مرگ او؛ لذا در این صورت سؤالی مطرح می‌شود که اگر محکوم‌علیه مشمول این دو ماده مدتی مخفی شود و اقوام متمکن هم نداشته

باشد و در نتیجه بیت‌المال دیه را بپردازد و پس از آن که دیه پرداخت شد، محکوم علیه هویدا شد، آیا نامبرده باید دیه را به بیت‌المال بدهد یا خیر؟ به نظر برخی باید به بیت‌المال پرداخت شود، چون مسئولیت بیت‌المال عارضی است و دیه پرداخت‌شده، دیه حیلوله است، بنابراین پس از رفع مانع دیه بر می‌گردد (زراعت، ۱۳۷۹، ج اول، ص ۲۳۲). مضافاً براینکه در نکته قبل بیان شد که در قتل عمد و شبه عمد مطابق اصول و قواعد این است که عاقله از جمله بیت‌المال ضامن نیستند، بلکه ضمان ابتدائاً بر عهده جانی است.

پس از بررسی دو ماده مذکور در این گفتار و بیان و بررسی مستند آن، مناسب است به بیان برخی از صور مشابه ماده ۲۶۰ و ۳۱۳ بپردازیم.

صورت اول. در قتل عمد و شبه عمد اگر جانی فرار نکند، ولی تمکن مالی برای پرداخت دیه نداشته باشد، حکم چیست؟ آیا نوبت به اقربا و با نبود آنها نوبت به بیت‌المال می‌رسد یا اینکه به آنها منتقل نمی‌شود. در جواب باید گفت که با توجه به ادله‌ای که بیان می‌کند، عاقله مسئول پرداخت عمدی نیست، مانند روایت ابی بصیر از ابوجعفر (ع) «قال: لا تضمن العاقله عمداً و لا اقراراً و لا

که باید داده شود، تعیین می‌کند» (زراعت، ۱۳۷۹، ج اول، ص ۲۳۵).

صورت دوم. اگر قاتل بدون فرار بمیرد، آیا دیه به عاقله و سپس به بیت‌المال منتقل می‌شود یا خیر؟ البته جایگاه این بحث در بخش دوم یعنی در ضمن مواردی است که در کلام فقها مسئول پرداخت دیه بیت‌المال قلمداد شده است، ولی در قانون مجازات اسلامی نیامده، ولی ما به علت شباهت مسئله به بحث فرار و به علت اینکه عمده فقها این دو مسئله را با هم مطرح کرده‌اند، (مات أو هرب) در اینجا به بررسی این مسئله می‌پردازیم. می‌توان گفت در این زمینه سه نظر وجود دارد.

نظر اول: اگر قاتل بمیرد، از اقربا و ورثه او دیه گرفته می‌شود و اگر ورثه نداشت، مسئول پرداخت بیت‌المال است. مرحوم شیخ طوسی در نهاییه می‌فرماید: «فإن مات او هرب أخذ أولى الناس إلیه بها ممن یرث دیتة فإن لم یکن له أحد أخذت من بیت‌المال» (طوسی، ص ۷۳۸). همچنین همان‌گونه که گذشت، محقق حلی هم در شرایع (حلی، جعفر بن حسن، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۲۷۴) تعبیر «إن مات او هرب» دارد که هر چند ایشان مسئله را در خصوص قتل شبه عمد مطرح می‌کنند، ولی صاحب جواهر قتل

صلحاً» (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۳۰۲). روشن می‌شود آنچه در دو روایت سابق ذکر شد، در روایت ابی بصیر و بزنتی که در صورت فرار جانی عامد یا شبه عامد، دیه به اقربا و سپس به بیت‌المال منتقل می‌شود، مسئله‌ای خلاف اصل است و تنها باید به مورد آن (یعنی فرار جانی) اکتفا کرد؛ در نتیجه در صورت عدم فرار در قتل عمد و شبه عمد به هیچ وجه دیه منتقل نمی‌شود.

این مطلب را می‌توان از مفهوم ماده ۳۱۳ نیز استنباط کرد. در این ماده آمده است که دیه عمد و شبه عمد بر جانی است و تنها مورد استثناء را فرار جانی ذکر کرده و به همین دلیل است که اداره حقوقی قوه قضائیه در نظریه‌ای بیان می‌کند: «با توجه به ماده ۳۰۴ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ که مقرر می‌دارد در قتل عمد و شبه عمد مسئول پرداخت دیه خود قاتل است، در مواردی که جانی مسئول پرداخت دیه عمد و شبه عمد است و مبادرت به فرار نکند، شخص مسئول پرداخت دیه است و چنانچه قادر به پرداخت دیه نباشد، دادگاهی که حکم دیه را صادر نموده با در نظر گرفتن ماده ۳۷ قانون اعسار، دیه را تقسیط کرده و با توجه به مبلغ بدهی محکوم‌علیه و عایدات و معیشت ضروری او مدت و تعداد اقساطی را

عمد را هم به آن ملحق می‌کند (نجفی، ج ۴۳، ص ۴۴۷).

از فقهای معاصر هم مرحوم آقای خوئی پیرو این نظریه است و مرگ قاتل را همچون فرار او در حکم واحدی می‌داند و حتی پا را فراتر گذاشته و بیان می‌دارند که در تمام مواردی که به علت مانع خارجی قصاص متعذر است، تبدیل به دیه می‌شود و اگر مالی نداشت، اقربا و سپس بیت‌المال مسئول است. ایشان می‌نویسند: «لو تعذر القصاص لهرب القاتل أو موته أو كان ممن لا يمكن الاقتصاص منه لمانع خارجي انتقل الامر إلى الدية فإن كان للقاتل مال فالدية في ماله والا أخذت من الأقرب فالأقرب إليه و إن لم يكن أدّى الامام (ع) الدية من بيت المال» (خوئی، ج ۲، ص ۱۲۶).

در مورد مستند این نظر باید گفت که هر چند شیخ در نهاییه به مستند اشاره‌ای نکرده است، ولی صاحب جواهر مستند هر دو مطلب (موت و فرار) را همان صحیحه بزنطی و روایات مشابه آن مانند روایت ابوبصیر می‌داند و مرحوم آقای خوئی هم پس از اینکه مستند را دو روایت پیشین می‌داند، می‌نویسد: «ثم إن مقتضى التعليل في معتبره ابي بصير ثبوت الحكم في كل مورد يتعذر فيه القصاص و عدم اختصاصه بمورد الفرار بل

لا يبعد استفادة عموم الحكم من الروايتين مع قطع النظر عن التعليل في الرواية الاولى فانه يظهر من التفريع فيهما ان موضوع الحكم هو عدم القدرة على الاقتصاص من دون خصوصية للمورد» (خوئی، ج ۲، ص ۱۲۶).

در کلام ایشان دو دلیل برای شمول روایات بر مرگ جانی بلکه دیگر موارد ممنوعیت قصاص شده است: ۱. تعلیلی که در روایت ابوبصیر آمده است: «لا يبطل دم امرئ و مسلم» و ۲. از تفريع «فلم يقدر عليه» بر فرار معلوم می‌شود، ملاک مطلق عدم دسترسی است، چه به دلیل فرار چه به دلیل دیگر مانند فوت. البته به این استدراک نیز باید توجه داشت که فرار و فوت تفاوت دارند، زیرا شاید در فرار، عاقله و حکومت امکان همکاری یا تکلیف به اعمال قدرت داشته باشند، ولی در قبال فوت کاری از آنان ساخته نیست.

نظر دوم: تفصیل از ظاهر کلام مرحوم ابن سعید حلی استفاده می‌شود که ایشان قائل به تفصیل در این مسئله هستند، زیرا ایشان در قتل عمد در مسئله مورد بحث ما می‌فرمایند که اگر جانی مال نداشت، از اقربای گرفته می‌شود و متعرض مسئولیت بیت‌المال نمی‌شوند (حلی، ابن سعید،

ص ۶۰۲) و ماده ۲۶۰ (ق م) ۳۱۳ (ق م) هم بر همین مبنا نگاشته شده است.

در مقام ارزیابی نظرات باید گفت که حل این مسئله هم به مقدار زیادی مبتنی بر این است که ما تعلیل مذکور در روایت ابی بصیر را علت بدانیم یا حکمت. اگر تعلیل مذکور را علت بدانیم، حق با مرحوم آقای خوئی است و باید در تمام موارد مشابه فرار جانی مانند مرگ او حکم به پرداخت دیه توسط اقربا و سپس توسط بیت‌المال داد. اما اگر تعلیل مذکور را حکمت بدانیم، در این صورت باید به مورد روایت یعنی فرار جانی اکتفا کرد، زیرا مسئله خلاف اصل است و اصل این است که پرداخت دیه قتل عمد و شبه عمد بر عهده جانی است و عاقله در آن مسئول نمی‌باشد. آنچنان که در مباحث پیشین بیان شد، عبارت «لایبطل دم امرئ مسلم» علت می‌باشد، در نتیجه در تمام موارد مشابه فرار، حکم به پرداخت دیه توسط اقربا و سپس بیت‌المال می‌شود.

اما نظر تفصیلی ندارد، بلکه روایات موجود بر عکس این تفصیل است، زیرا روایت ابی بصیر در قتل عمد است و از باب تنقیح مناط قتل شبه عمد را هم در حکم عمد می‌دانیم، در نتیجه تفصیل مذکور بدون دلیل است و برای همین است که برخی احتمال

۱۴۰۵، ص ۵۷۱). ولی در قتل شبه عمد بیان می‌دارند که «فإن مات أو هرب فعلى الاقرب ممن يرث ديته فإن لم يكن فبیت‌المال» (حلی، ابن سعید، ۱۴۰۵، ص ۵۷۴).

نظر سوم. عدم انتقال دیه به اقربا و بیت‌المال در صورت مرگ جانی. از جمله قائلین به این نظر مرحوم ابن ادریس است که ایشان در مقام اشکال به نظر مرحوم شیخ در نهاییه بیان می‌دارند که کلام شیخ خلاف اجماع است و بر خلاف اصول مذهب زیرا اصل براءة ذمه است و هر کس قائل به اشتغال ذمه عاقله و بیت‌المال است، نیازمند دلیل می‌باشد.

البته باید توجه داشت مرحوم ابن ادریس در هر دو مورد فرار و مرگ جانی در قتل عمد و شبه عمد این نظر را ارائه می‌دهد و قائل است در چنین مسئله‌ای نمی‌توان به اخبار آحاد اعتنا کرد (ابن ادریس، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۳۳۷). به نظر می‌رسد که امام خمینی^(۵) در تحریرالوسیله این نظر را پذیرفته‌اند، زیرا در این بحث (أو مات) را به (هرب) عطف نموده‌اند و در ظاهر تنها به مورد روایات باب که در مورد فرار جانی است، اکتفا کرده‌اند (امام خمینی^(۵)، ۱۳۹۰، ج ۲،

داده‌اند که ایشان در مقام بیان تمام مطلب نبوده است تا بتوان عدم مراجعه به بیت‌المال در صورت اول را از آن استفاده کرد (زراعت، ۱۳۷۹، ج اول، ص ۲۳۳).

۲-۴- اشتباه مأمور قانونی یا قاضی

برای تحقیق بهتر در این مبحث، هر یک از اشتباه مأمور قانونی و اشتباه قاضی را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲-۴-۱- اشتباه مأمور قانونی

یکی از مواردی که بر طبق قانون، بیت‌المال مسئول پرداخت دیه است، اشتباه مأمور قانونی است. ماده ۳۳۲ (ق م) مقرر می‌دارد: «هرگاه ثابت شود که مأمور نظامی یا انتظامی در اجرای دستور آمر قانونی تیراندازی کرده و هیچ‌گونه تخلف از مقررات نکرده است، ضامن دیه مقتول نخواهد بود و جز مواردی که مقتول و یا مصدوم مهدورالدم نبوده، دیه به عهده بیت‌المال خواهد بود.»

این ماده در مورد یکی از عوامل موجهه جرم است که در ماده ۵۶ (ق م) نیز منعکس شده است. ماده ۵۶ (ق م) بیان می‌دارد: «اعمالی که برای آنها مجازات مقرر شده است، در موارد زیر جرم محسوب نمی‌شود: در صورتی که ارتکاب عمل به امر آمر قانونی بوده و خلاف شرع هم نباشد...»

پرداخت دیه توسط بیت‌المال در تبصره یک ماده ۴۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نیز آمده است. بر طبق این تبصره چنانچه تیراندازی مطابق مقررات صورت گرفته باشد، مرتکب از مجازات و پرداخت دیه و خسارت معاف خواهد بود و اگر مقتول یا مجروح مقصر نبوده و بی‌گناه باشد، دیه از بیت‌المال پرداخت خواهد شد (منصور، ۱۳۸۶، ص ۴۱).

امر آمر قانونی در متون جزای عمومی مشتمل بر مباحث زیادی است که خارج از بحث است، اما تذکر نکاتی در این زمینه لازم به نظر می‌رسد:

به طور کلی سه نظریه در مورد مسئولیت و کیفر مأمور دولت یا جرم محسوب نشدن رفتار وی وجود دارد. اول، نظریه اطاعت محض. طبق این نظریه که مبتنی بر اطاعت مطلق از مقام بالاتر است، اجرای یک دستور حتی غیر قانونی از عوامل موجهه جرم است. دوم، نظریه مسئولیت مأمور یا وجدان آگاه. طبق این نظریه مأمور حق و حتی وظیفه دارد قانونی بودن دستور را مورد بررسی قرار دهد. سوم، نظریه رعایت ظواهر قانونی. این نظریه مبتنی بر تمایز و تفکیک بین امر به وضوح غیرقانونی و امر

باشد، فقط به پرداخت دیه یا ضمان مالی محکوم خواهد شد.»

برای مشخص شدن عدم تعارض این دو ماده اینک به بیان صورت‌های مختلف مسئله و حکم آن می‌پردازیم.

صورت اول آن است که امر آمر قانونی بوده و مأمور هم طبق امر قانونی عمل نموده است و شخص مقتول هم مهدورالدم می‌باشد. مثل اینکه مأمور قصاص به امر آمر قانونی جانی محکوم به قصاص را بکشد. در این حالت نه تنها دیه بر عهده مأمور قانونی نیست، بلکه بیت‌المال هم مسئول پراخت دیه نیست. این مطلب به صورت استثناء در ماده ۳۳۲ (ق.م.ا) آمده: «جزو مواردی که مقتول و یا مصدوم مهدورالدم نبوده»، البته برخی از حقوقدانان بر این قسمت از ماده اشکال بجایی کرده‌اند که عبارت صحیح این است که جز مواردی که مقتول و یا مصدوم، مهدورالدم بوده است (میر محمد صادقی، ۱۳۸۶، ص ۳۳۸).

صورت دوم، امر آمر قانونی بوده است و مأمور هم طبق امر قانونی عمل نموده و شخص مقتول محقون‌الدم می‌باشد. مثل اینکه مأمور قصاص به امر آمر قانونی جانی را مورد هدف قرار دهد، ولی تیر اشتباهاً به دیگری بخورد (اشتباه در هدف) یا اینکه این

ظاهراً قانونی است (گلدوزیان، ۱۳۷۸، صص ۱۱۳-۱۱۵).

نکته مهم این است که قانون مجازات اسلامی و فقه کدام یک از این نظرات را در مورد مأمور قبول دارد. بدیهی است نظر اول مردود می‌باشد، زیرا مأمور چون آلتی در دست آمر نیست که هر دستوری دهد، حتی دستور خلاف بین شرع و قانون، مأمور بدون چون و چرا آن را انجام دهد؛ زیرا همان گونه که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است: «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق»؛ یعنی نباید به بهای اطاعت از مخلوق به ارتکاب معصیت علیه خالق دست زد (میر محمد صادقی، ۱۳۸۶، ص ۳۳۶). نظر دوم هم منطقی به نظر نمی‌رسد، زیرا چنین امری موجب تشبث در امور اداری، نظامی و انتظامی می‌شود. در نتیجه نظر صحیح نظر سوم می‌باشد.

در ماده ۵۷ (ق.م.ا) در مورد اشتباه مأمور نسبت به امر مقام بالا مطلبی وجود دارد که در نگاه اول ممکن است متعارض با ماده ۳۳۲ (ق.م.ا) باشد. ماده ۵۷ مقرر می‌دارد: «هرگاه به امر غیرقانونی یکی از مقامات رسمی جرمی واقع شود، آمر و مأمور به مجازات مقرر در قانون محکوم می‌شوند، ولی مأموری که امر را به علت اشتباه قابل قبول به تصور اینکه قانونی است، اجرا کرده

شخص جانی مورد نظر نباشد (اشتباه در هویت). حکم این مسئله در ماده ۳۳۲ بیان شده است که در این حالت بیت‌المال مسئول پرداخت دیه است.

صورت سوم، امر آمر غیرقانونی بوده است، ولی مأمور به علت اشتباه قابل قبول گمان می‌کرد که امر آمر قانونی است. به‌طور مثال آمر دستور تیراندازی به انسان بی‌گناهی را می‌دهد و چون آن شخص شباهت به جانی دارد، مأمور خیال می‌کند او همانی است که به‌دنبالش هستند و تیراندازی می‌کند و سپس می‌فهمد اشتباه کرده است. در این صورت بر طبق ذیل ماده ۵۷ (ق.م.ا) قصاص از او ساقط می‌شود، ولی خود مأمور ملزم به پرداخت دیه می‌باشد و دیه منتقل به بیت‌المال نمی‌شود.

صورت چهارم، امر آمر غیرقانونی بوده و مأمور هم طبق آن عمل کرده است، ولی دلیل قابل قبولی برای عمل بر طبق این امر ندارد. به‌طور مثال آمر بدون دلیل دستور تیراندازی به کسی را می‌دهد و مأمور هم به بی‌گناهی او آگاه است. صدر ماده ۵۷ (ق.م.ا) در این زمینه می‌گوید: «هرگاه به امر غیرقانونی یکی از مقامات رسمی جرحی واقع شود، آمر و مأمور به مجازات مقرر در قانون محکوم می‌شوند.» هرچند در این ماده حکم

به جراحات بیان نشده، ولی ظاهر این است که با علم مأمور به بی‌گناهی مقتول مأمور مباشر در قتل و آمر هم به عنوان محرک و معاون قتل محسوب می‌شود. بدیهی است در این مورد هم مأمور حسب مورد محکوم به قصاص یا دیه می‌شود و پرداخت دیه به بیت‌المال منتقل نمی‌گردد.

۲-۴-۲- اشتباه قاضی

در این زمینه ماده ۵۸ (ق.م.ا) مقرر می‌دارد: «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در مورد ضرر مادی در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود.» مستند این ماده روایاتی است، از جمله «ابی مریم عن ابی جعفر (ع) قال: قضی امیرالمؤمنین (ع) أن ما أخطأت به القضاة فی دم أو قطع فعلی بیت مال المسلمین» (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۱۱۱).

۲-۵- دو اقرار مختلف و رجوع

اولی

یکی از مواردی که طبق قانون مسئول پرداخت بیت‌المال است، موردی است که شخصی به قتل اقرار کند، سپس دیگری به

ارتکاب همان قتل اقرار نماید. ماده ۲۳۶ (ق م) مقرر می‌دارد: «اگر کسی به قتل عمدی شخص اقرار کند و پس از آن دیگری به قتل عمدی همان مقتول اقرار نماید، در صورتی که اولی از اقرارش برگردد، قصاص یا دیه از هر دو ساقط است و دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و این در حالی است که قاضی احتمال عقلانی ندهد که قضیه توطئه‌آمیز است.»

مستند ماده: مستند روایاتی است که مرحوم کلینی و شیخ مفید آن را نقل کرده‌اند و در خصوص واقعه‌ای خاص بوده است. نقل شیخ مفید که مختصرتر است بدین شکل است: «قضى الحسن بن علی (ع) فی حیاة امیر المؤمنین (ع) ، فی رجل اتهم بالقتل فاعترف به وجاء الآخر فنفا عنه ما اعترف به من القتل وأضافه إلى نفسه وأقر به فرجع المقرّ الأوّل عن إقراره بأن يبطل القود فیهما والدیة تكون دیة المقتول من بیت مال المسلمین. قال: إن یکن الذی اقرّ ثانیاً قد قتل نفساً فقد أحیا باقراره نفساً و الاشکال واقع فالدیة علی بیت‌المال فبلغ امیر المؤمنین (ع) ذلك فصوّبه وأمضى الحکم فیہ» (حر عاملی، ۱۳۸۸ ق، ج ۱۹، ص ۱۰۸).

چنانکه روشن است، این مسئله از مسائلی است که به علت روایت خاص چنین

حکمی داده شده است. روایت مذکور و همچنین روایت کلینی هر چند مرسله و دارای ضعف است، ولی اکثر فقها به این روایات عمل کرده‌اند که جبران ضعف سند می‌کند. صاحب انتصار این مسئله را از منفردات امامیه می‌داند (علم‌الهدی، ۱۴۱۵ ق، ص ۵۴۳) و صاحب کشف الرموز از آن نفی خلاف کرده است (فاضل آبی، ۱۴۱۰ ق، ص ۶۱۴).

از نادر علمایی که به این روایت عمل نکرده‌اند، مرحوم شهید ثانی است. ایشان در این زمینه می‌نویسند: «و قد عمل بالروایة اکثر الاصحاب مع أنها مرسله مخالفة للأصل (من ان الرجوع بعد الاقرار لا یسمع اقراره علی نفسه) و الاقوی تخیر الولی فی تصدیق ایهما شاء و الاستیفاء منه» (شهید ثانی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۸).

ایشان مستند را روایت مرسلی می‌دانند که مخالف اصل اولی در اقرار است؛ زیرا اصل در اقرار این است که در صورت اقرار نمی‌تواند رجوع کند و رجوع او اعتباری ندارد در نتیجه قائل می‌شوند که ولی می‌تواند هر کدام از این دو را که خواست انتخاب کند و قصاص نماید یا از آنها دیه بگیرد.

در جواب ایشان باید گفت که چنان‌که گذشت، عمل اکثر اصحاب به روایت جابر

ضعف سند است. در اینجا مناسب است عبارت صاحب ریاض را در جواب شهید ثانی بیان نماییم. ایشان پس از ذکر کلام شهید ثانی بیان می‌دارد: «انه اعترف باشتهار العمل بالروایة بین اصحابنا فهی لما فیها من وجهی الضعف جابرة... فلا اشکال فی المسئلة بحمد الله» (طباطبائی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۲۶۷).

پس از بیان مستند ماده ۲۳۶ (ق.م) اینک به بیان نکاتی در این زمینه می‌پردازیم:

۱- در زمانی که بیت‌المال وجود ندارد، آیا باز هم حکم همین است، یعنی قصاص و دیه از هر دو نفر اقرارکننده ساقط می‌شود یا خیر؟ مرحوم صاحب ریاض در این مسئله اشکال کرده‌اند، چون خارج از مورد نص است و در موردی که خلاف اصل است، باید به مورد نص اکتفا کرد. علاوه بر اینکه باعث از بین رفتن حق مقر له می‌شود؛ زیرا از این دو نفر دیه و قصاص ساقط می‌شود. از طرفی بیت‌المال نیست که دیه را بپردازد، در نتیجه در چنین موردی رجوع به اصل بعید نیست (طباطبائی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۲۶۷) و چنانچه گفتیم، در این زمینه اصل تخییر ولی دم است در قصاص یا گرفتن دیه از هر کدام که خواست.

در جواب از این اشکال صاحب جواهر بیان می‌دارند: «ثم إن ظاهر التعلیل المزبور عدم الفرق بین وجود بیت‌المال و عدمه بل لعله ظاهر الفتاوی ایضاً و إن أشکله فی المسائل و الریاض باقتضائه حینئذ ذهاب حق المقر له» (نجفی، ج ۴۲، ص ۲۰۸). طبق کلام ایشان روایات شامل موردی که بیت‌المال وجود ندارد، نیز می‌شود، زیرا علت مذکور «من احیایها فکأنها احیا الناس جمیعاً» در این مورد هم می‌آید.

در مقام ارزیابی باید گفت که هر چند کلام صاحب جواهر در مورد تعلیل تا موردی صحیح است، ولی در مقابل قاعده دیگری وجود دارد و آن قاعده «لایبطل دم امرئ مسلم» است که در روایات متعددی به‌عنوان تعلیل پرداخت دیه مقتول توسط بیت‌المال بیان گردیده است. لذا به نظر می‌رسد اینجا از موارد احتیاط باشد. بدین شکل که از طرفی به علت وجود روایت این مسئله قصاص از هر دو اقرارکننده ساقط شود، ولی به دلیل اینکه خون مسلمان هم نباید پایمال شود، از آن جهت که طبق فرض بیت‌المال وجود ندارد، باید در زمینه دیه به اصل رجوع کرد و ولی حق دارد از هر کدام از اقرارکنندگان دیه بگیرد.

قتل نماید، ولی اولی از اقرار خود برنگردد، حکم چیست؟ از مفهوم ماده ۲۳۶ (ق.م) اسلامی استفاده می‌شود که حکم این ماده در این صورت جاری نیست؛ زیرا مقید است به موردی که اولی از اقرار خود برگردد. مورد روایت هم در جایی است که اولی از اقرار خود برگشته است.

هر چند ممکن است از تعلیل مذکور در روایت تعمیم را فهمید، ولی چون مسئله بر خلاف اصل است، فقها بر مورد نص اکتفا کرده‌اند و آن را به موردی که اولی از اقرار خود برگشته است سرایت نداده‌اند. صاحب جواهر در این زمینه می‌نویسد: «بل مقتضی التعلیل ذلک ایضاً و إن لم يرجع الاول عن اقراره الا أن ظاهر الفتاوی تقییده بذلک و یؤیده قاعدة الاقتصار فی ما خالف الاصول علی المتیقن» (نجفی، ج ۴۲، ص ۲۰۸).

۳- موارد پرداخت دیه توسط بیت‌المال غیر مذکور در قانون

غیر از موارد قبلی که در قانون مجازات اسلامی مسئول پرداخت دیه بیت‌المال شمرده شده است، مواردی هم وجود دارد که در قانون نیامده، ولی در اقوال فقها بیان گردیده است. اینک به بررسی برخی از این موارد می‌پردازیم.

در ماده ۲۳۶ (ق.م) دو قید وجود دارد، اول آنکه «در صورتی که اول از اقرارش برگردد» و قید دوم اینکه «این در حالی است که قاضی احتمال عقلائی ندهد که قضیه توطئه‌آمیز است». برای روشن شدن مطلب صور مختلف مسئله را مرور می‌کنیم:

صورت اول: حالتی که دقیقاً منطبق با روایت باب است، یعنی جایی که کسی اقرار می‌کند به قتلی و دیگری اقرار می‌کند به همان قتل و اولی از اقرار خود برمی‌گردد و دلیلی بر توطئه دو نفر نیست. در این حالت هم بر طبق روایت و هم ماده مذکور قصاص و دیه از هر دو فرد ساقط می‌شود و بیت‌المال مسئول پرداخت دیه است.

صورت دوم: جایی که کسی اقرار می‌کند به قتلی و سپس دیگری اقرار می‌کند به همان قتل، ولی قاضی پی به توافق و توطئه آن دو می‌برد یا اینکه دلیل عقلائی بر توطئه وجود دارد. در اینجا چه اقرارکننده دومی از اقرار خود برگردد و چه برنگردد در هر صورت این حکم بار نمی‌شود، بلکه اقرار دومی بدون اثر بوده و باید اولی قصاص یا ملزم به پرداخت دیه شود و به همین مطلب در ذیل ماده اشاره شده است.

صورت سوم: اگر شخصی اقرار به قتل کند و سپس شخص دیگری اقرار به همان

۳-۱- اجرای حد یا تعزیر موجب قتل

در این زمینه در بین فقها دو دیدگاه است:

دیدگاه اول: مسئول پرداخت بیت‌المال است. به‌طور مثال در استفتائی که از مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی شده است، ایشان یکی از موارد پرداخت دیه توسط بیت‌المال را این می‌دانند که اجرای حد یا تعزیر سبب قتل شود (کرمی، ۱۳۷۷، ص ۶۴). مستند این قول این روایت می‌باشد: «حسن‌بن صالح الثوری عن ابی عبدالله (ع) قال: سمعته یقول: من ضربناه حداً من حدود الله فمات فلا دیة له علينا و من ضربناه حداً من حدود الناس فمات فإن دیته علينا» (حر عاملی، ج ۱۹، ص ۴۶). البته روایت فقط این مقدار دلالت می‌کند که اگر حد از حدود الناس باشد، دیه بر عهده بیت‌المال است و اگر از حدود الله باشد، دیه ندارد.

دیدگاه دوم: اگر اجرای حد و تعزیر موجب قتل شود، دیه ندارد. از جمله کسانی که به این مسئله تصریح نموده‌اند، مرحوم خوئی است (خوئی، ج ۲، ص ۲۱۲). مستند این قول، روایات زیادی که بر این مطلب دلالت می‌کند، که برای نمونه: «عن الحلبي عن ابی عبدالله (ع) قال: ایما رجل قتله الحد

أو القصاص فلا دیة له.» مرحوم صاحب وسایل پس از ذکر این حدیث می‌نویسند: «و تقدم ما يدل علی ذلك و یأتی ما يدل علیه» (خوئی، ج ۲، ص ۲۱۲).

نکته قابل توجه این است که روایت دلالت می‌کند بر اینکه هم قتل ناشی از حد و هم قتل ناشی از قصاص هیچکدام دیه ندارد، یعنی هم حدود الله و هم حدود الناس. ارزیابی دو دیدگاه: مستند قول اول تنها روایت حسن‌بن صالح الثوری است که این شخص ضعیف است. در مقابل نظر دوم روایات متعددی دارد که صحیح می‌باشد. مرحوم خوئی در این زمینه بیان می‌دارد: «و فيه ان الروایة لضعف سندها بالحسن بن صالح الثوری لایمکن الاستدلال بها و الاعتماد علیها فی استنباط الحكم الشرعی اصلاً فالنتیجة انه لا دیة له اصلاً» (خوئی، ج ۲، ص ۲۱۳).

علاوه بر اینکه پرداخت دیه از بیت‌المال مخالف اصل است و تا مستند قوی نداشته باشد، نمی‌توان دیه را از بیت‌المال پرداخت کرد.

۳-۲- جنایت اهل ذمه

اگر اهل ذمه مرتکب جنایت موجب دیه شوند و مال نداشته باشند، دیه بر بیت‌المال

بر پرداخت جزیه از ناحیه آنان است که هم‌اکنون وجود خارجی ندارد. در اینجا باید به این سؤال پاسخ داده شود که آیا پرداخت مالیات می‌تواند همان حکم جزیه را داشته باشد؟

۳-۳- کشتن مهاجم مجنون توسط مدافع

برخی کشتن مهاجم مجنون از سوی مدافع مشروع را موجب پرداخت دیه از بیت‌المال دانسته‌اند (میرمحمد صادقی، ۱۳۸۶، ص ۲۴۰). این مسئله از مسائلی است که فقها در آن اختلاف نظر دارند. اکثر فقها برآنند که خون چنین مجنونی هدر است، همانند محقق حلی در شرائع (حلی، جعفر بن حسن، ۱۳۷۳، ص ۲۱۶) و مختصر (حلی، جعفر بن حسن، ۱۳۸۳، ص ۳۱۴)، مرحوم ابن فهد حلی در مقتصر (ابن فهد حلی، ۱۴۱۰، ص ۴۲۹) صاحب کشف‌الرموز (فاضل آبی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۶۱۲) و بسیاری از فقهای دیگر (نجفی، ج ۴۳، ص ۱۸۵).

در مقابل این نظر، برخی از فقها قائل بر این هستند که باید دیه چنین مجنونی از بیت‌المال پرداخت شود. چنانکه از مرحوم مفید و صاحب‌الجامع این مسئله نقل شده است (نجفی، ج ۴۳، ص ۱۸۵) و صاحب

است، مشروط بر اینکه آنها جزیه پرداخت کنند.

در این زمینه روایاتی است که از جمله روایت ابی ولاد که به طرق مختلف نقل شده و بدین شرح است: «عن ابی ولاد عن ابی عبدالله (ع) قال : لیس فیما بین اهل الذمه معاقلة فیما یجنون من قتل او جراحه انما یؤخذ ذلک من أموالهم فإن لم یکن لهم مال رجعت الجنایة علی امام المسلمین لانهم یؤدون إلیه الجزیة» (حر عاملی، ۱۳۸۸، ج ۱۹، ص ۳۰۰).

طبق این روایت همان‌طور که مرحوم محقق حلی هم بیان نموده‌اند، جنایت ذمی در مال خودش است، حتی اگر قتل خطایی باشد و بر عهده عاقله‌اش نیست و اگر مال نداشت، عاقله او امام است و دیه باید از بیت‌المال پرداخت شود.

مرحوم صاحب جواهر هم در این مسئله نفی خلاف کرده‌اند و بلکه بیان می‌کند که ظاهر کلام برخی از اصحاب ادعای اجماع بر این مطلب است (نجفی، ج ۳، ص ۴۳۰). نتیجه آنکه می‌توان یکی از موارد پرداخت دیه را این مورد دانست و جا دارد قانونگذار آن را در قانون مجازات بیاورد. اما استدراکی در اینجا قابل طرح است و آن اینکه پرداخت دیه جنایت ذمی از جانب بیت‌المال، مشروط

ریاض هم متمایل به این نظر می‌باشد (طباطبائی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۲۵۸).

برای روشن شدن مطلب به طور اختصار به بررسی ادله دو دیدگاه می‌پردازیم:

ادله قول اول. هدر بودن خون مجنون مهاجم:

دلیل اول: روایات متعددی وجود دارد که اگر در مقام دفاع مشروع کسی متجاوز را بکشد، خون متجاوز هدر است. برای نمونه چند مورد را ذکر می‌کنیم:

- عن الحلبي عن ابي عبدالله (ع) قال:

ایما رجل عدا علی رجل لیضربه فدفعه عن نفسه فجرحه او قتله فلا شیء علیه و قال من بدا فاعتدی فاعتدی علیه فلا قود له (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۴۳).

- عن العلاء ابن الفضیل عن ابي عبدالله

(ع) قال: اذا اراد الرجل ان یضرب رجلاً ظلماً فاتقاه الرجل او دفعه عن نفسه فأصابه ضرر فلا شیء علیه (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۴۳).

- عن سلیمان بن خالد عن ابي عبدالله

(ع) قال سمعته یقول: من بدا فاعتدی فاعتدی علیه فلا قود له (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۴۳).

دلیل دوم: اصل این است که در مقام دفاع اگر خسارتی وارد شود، شخص ضامن

نیست. صیمری در این زمینه می‌گوید: «و المشهور سقوط القود والديه معاً لأن الدفع اما مباح او واجب فلا يتعقبه ضمان» (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۴۳).

ادله قول دوم. پرداخت دیه از بیت‌المال: در این زمینه دو روایت وجود دارد:

- عن ابي بصير قال سالت ابا جعفر (ع) عن رجل قتل رجلاً مجنوناً فقال: ان كان المجنون اراده فدفعه عن نفسه فقتله فلا شیء علیه من قود و لا دية و يعطى ورثته دية من بیت‌المال (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۵۲).

- عن ابي الورد قال: قلت لابي عبدالله

(ع) او لابي جعفر (ع) اصلحك الله رجل حمل علیه رجل مجنون فضربه المجنون فضربه فتناول الرجل السيف من المجنون فضربه فقتله فقال: اری ان لا یقتل به و لا یغرم ديته و تكون ديته علی الامام و لا یبطل دمه (حر عاملی، ۱۳۸۸ق، ج ۱۹، ص ۵۲).

ارزیابی ادله

مرحوم صاحب ریاض از قائلین به نظر دوم است. ایشان در مورد روایات دفاع مشروع بیان می‌دارد که معلوم نیست شامل بحث مورد نظر باشد، زیرا ظاهراً در مورد هدر بودن خون محارب و مواخذه کسی است که قصد و نیت در کار خود دارد، در حالی که

از این جهت که حکومت در این گونه موارد باید تدبیر لازم برای جلوگیری از تعرض افرادی از این دست را داشته باشد).

۳-۴- بیشتر بودن دیه از تعداد عاقله

اگر دیه از عاقله بیشتر باشد، مابقی را امام از بیت‌المال پرداخت می‌کند. محقق حلی در رابطه می‌نویسد: «ولو زادت الدیة علی العاقله اجمع قال الشیخ یؤخذ الزائد من الامام» (حلی، جعفر بن حسن، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۲۷۴).

این نظر بر طبق مبنای شیخ در کیفیت استیفای دیه توسط عاقله است، زیرا در این زمینه دو مبناست. اول تقدیر، یعنی هر عاقله باید میزان خاصی بپردازد. مبنای دوم عدم تقدیر، بلکه امام میزان دیه را بین عاقله تقسیم می‌کند. چنانچه نظر اول را بپذیریم، اگر تعداد عاقله کم باشد، تنها بخشی از دیه پرداخت می‌شود، در نتیجه مابقی را باید امام از بیت‌المال پرداخت کند. به‌طور مثال اگر فقط یک برادر داشته باشد، این برادر سهم خود را می‌پردازد و بقیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود. محقق حلی در جواب این دیدگاه می‌نویسد: «و الاشبیه الزام الأخ بالجمیع ان لم یکن له عاقله سواء لأن ضمان الامام مشروط بعدم العاقله او عجزهم عن الدیة؛ نظر بهتر

مجنون چنین نیتی ندارد. بله جایز است دفاع در مقابل مجنون چون حفظ نفس واجب است، ولی از آن جهت که نفس مجنون هم محترم است، شارع حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال نموده است (طباطبائی، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۲۵۸).

در مورد دلیل دوم هم بیان می‌دارد که درست است که بر خود قاتل قصاص و دیه نیست، چون دفاع مشروع، یا مباح یا واجب است که هیچ کدام باعث ضمانت قاتل نمی‌شود، ولی این منافاتی ندارد که شارع حکم به پرداخت دیه آن از بیت‌المال نماید (طباطبائی، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۲۵۸). لذا ادله این باب بدون معارض می‌ماند.

در پاسخ باید گفت که اولاً همان گونه که از ظاهر روایات ذکر شده در باب دفاع مشروع فهمیده می‌شود، هر چند برخی از این روایات در مورد دزد یا محارب است، ولی بسیاری از آنها مطلق است و حکم کلی را بیان می‌کند؛ لذا شامل بحث مورد نظر ما هم می‌شود و چون این دو روایت خبر واحد است، نمی‌تواند در مقابل روایات متواتر این باب ایستادگی کنند و بر فرض ثبوت تعارض و تساقط، اصل عدم مسئولیت بیت‌المال است؛ در نتیجه به نظر می‌رسد اثبات مسئولیت بیت‌المال در پرداخت دیه در این مورد مشکل است (مگر

این است که در این صورت این برادر ملزم به پرداخت همه دیه شود؛ زیرا ضمان بیت‌المال مشروط به این است که عاقله نداشته باشد یا عاقله عاجز از پرداخت دیه باشد و فرض این است که عاقله (برادر) وجود دارد» (حلی، جعفر بن حسن، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۲۷۴).

صاحب جواهر بر اشکال محقق بر شیخ اشکال می‌کند و بیان می‌دارد که کلام شیخ بر طبق مبنای خود که تقدیر در پرداخت دیه توسط عاقله است، صحیح می‌باشد؛ زیرا در این صورت نسبت به مابقی عاقله وجود ندارد، لذا نوبت به امام می‌رسد (نجفی، ج ۴۳، ص ۴۳۹). پس بهتر است در اشکال بر شیخ بیان داشت که نظر صحیح عدم تقدیر در پرداخت دیه توسط عاقله است و طبق این مبنا باید برادر همه دیه را بپردازد. بلکه اگر نسبت به مقداری عاجز بود، آن مقدار را بیت‌المال می‌پردازد و روشن است که این مسئله جدیدی نیست، بلکه در ضمن عجز عاقله از پرداخت دیه گنجانده می‌شود.

فرجام

هر چند جان انسان قابل ارزیابی با مال نیست، ولی به دلیل جبران خسارت وارده بر مجنی‌علیه و اولیای دم، و به دلیل تشفی خاطر آنها، شارع مقدس پرداخت دیه را لازم دانسته است. اصل مسئولیت پرداخت دیه بر

عهده جانی است، ولی در مواردی این مسئولیت بر عهده غیر جانی قرار گرفته است. در مواردی که پرداخت دیه توسط جانی یا عاقله او با مشکل مواجه شود، برای پایمال نشدن خون مؤمن، بیت‌المال عهده‌دار پرداخت دیه است. برخی از موارد پرداخت دیه توسط بیت‌المال در قانون مجازات اسلامی آمده است که عبارت‌اند از: مشخص نبودن قاتل در موارد غیر قسامه و در موارد قسامه اگر برائت مدعی علیه ثابت شود، عاقله نداشتن یا ناتوانی عاقله، فرار جانی و نداشتن نزدیکان، اشتباه مأمور قانونی یا قاضی، دو اقرار مختلف و رجوع اولی. با بررسی ادله و مستندات موارد فوق مشخص شد که موارد ذکر شده مطابق با نظر صحیح می‌باشد؛ البته در مواردی برای تکمیل مواد قانونی پیشنهادهایی شد؛ برای مثال اگر ما عبارت «لا یبطل دم امرئ مسلم» را علت بدانیم (چنان‌که این نظر به اثبات رسید) باید در تمام موارد مشابه فرار جانی، مانند مرگ او، حکم به پرداخت دیه توسط بیت‌المال (در صورت نداشتن اقربا) داد.

مواردی هم وجود دارد که برخی از فقها مسئول پرداخت دیه را بیت‌المال دانسته‌اند؛ ولی این موارد در قانون منعکس نشده است، از جمله اجرای حد یا تعزیر موجب قتل،

۴. بازگیر، یدالله، (۱۳۷۸)، *قانون مجازات اسلامی در آیین آرای دیوان عالی کشور*، چاپ دوم، تهران، ققنوس
۵. بای، حسینعلی، (۱۳۸۳)، «قلمرو مسئولیت بیت‌المال در پرداخت دیه»، *فقه و حقوق*، سال اول، شماره ۳
۶. بای، حسینعلی، (۱۳۸۴)، «مبانی پرداخت دیه از بیت‌المال»، *فقه و حقوق*، سال دوم، شماره ۵
۷. بینش، عبدالحسین، (۱۳۸۳)، *بیت‌المال و حقوق آن*، پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، چاپ اول، قم
۸. حاجی ده‌آبادی، احمد، (۱۳۸۷)، *جبران خسارت بزه‌دیده به هزینه دولت و نهادهای عمومی*، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
۹. زراعت، عباس، (۱۳۷۹)، *شرح قانون مجازات اسلامی (بخش دیات)*، چاپ اول، تهران، ققنوس
۱۰. زراعت، عباس، (۱۳۸۰)، *شرح قانون مجازات اسلامی بخش قصاص*، چاپ اول، تهران، ققنوس
۱۱. شاکر الرجیل، خوله، (۱۳۷۹)، *بیت‌المال پیدایش و تحولات*، ترجمه سید محمدصادق عارف، چاپ اول، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد

منابع فارسی

۱. ابادری فومشی، منصور، (۱۳۷۹)، *شرح قانون مجازات اسلامی*، چاپ اول، تهران، نشر خط سوم
۲. ابادری فومشی، منصور، (۱۳۸۶)، *نظرات مشورتی اداره حقوقی دادگستری*، تهران، نشر خط سوم، چاپ اول
۳. اردبیلی، محمد علی، (۱۳۷۷)، *حقوق جزای عمومی*، چاپ اول، تهران، نشر میزان

۲۷. ابن فهد حلی، احمد بن محمد، (۱۴۰۷ق)، **المهذب البارع فی شرح مختصر النافع**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی
۲۸. ابن فهد حلی، جمال الدین، (۱۴۱۰)، **المقتصر من شرح المختصر**، آستان قدس رضوی، مشهد
۲۹. احمد ادریس، (۱۳۷۷)، **عوض، دیه، علی‌رضا فیض**، چاپ دوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
۳۰. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۳۸۸ق)، **وسائل الشیعه**، تهران، مکتبه الاسلامیه
۳۱. حسینی العاملی، سید محمدجواد، **مفتاح الکرامه**، بیروت، دار احیاء التراث العربی
۳۲. حلی، ابن سعید، (۱۴۰۵هـ-ق)، **الجامع للشرائع**، مؤسسه سید الشهداء، قم
۳۳. حلی، جعفر بن حسن، (۱۳۷۳)، **شرایع الاسلام**، چاپ سوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان
۳۴. حلی، جعفر بن حسن، (۱۳۸۳ق)، **المختصر النافع فی الفقه الامامیه**، نجف، مطبعه نعمان
۳۵. حلی، حسن بن یوسف، **قواعد الاحکام**، قم، منشورات الرضی
۳۶. حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۲ق)، **مختلف الشیعه**، قم مؤسسه نشر اسلامی
۳۷. خمینی، روح‌اله، (۱۳۹۰ق)، **تحریر الوسیله**، چاپ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان
۳۸. خوئی، ابوالقاسم، **مبانی تکمله المنهاج**، بیروت، دارالزهراء
۳۹. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، (۱۳۶۵)، **الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه**، چاپ دوم، مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی
۱۵. کرمی، محمد باقر، (۱۳۷۷)، **مجموعه استفتائات فقهی و نظریات حقوقی راجع به قتل**، تهران، انتشارات فردوسی
۱۶. کریمی، آیت، (۱۳۸۲)، **کلیات بیمه**، تهران، بیمه مرکزی ایران
۱۷. گلدوزیان، ایرج، (۱۳۷۸)، **بایسته‌های حقوق جزای عمومی**، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران
۱۸. محسنی، مرتضی، (۱۳۷۵)، **دوره حقوق جزای عمومی**، چاپ دوم، تهران، کتابخانه گنج دانش
۱۹. منصور، جهانگیر، (۱۳۸۵)، **قانون مجازات اسلامی**، چاپ ۳۹، تهران، نشر دیدار
۲۰. منصور، جهانگیر، (۱۳۸۶)، **مجموعه قوانین و مقررات نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران**، چاپ هفتم، تهران، نشر دیدار
۲۱. میرزای قمی، ابوالقاسم، (۱۳۷۱)، **جامع الشتات**، تهران، کیهان
۲۲. میر محمد صادقی، حسین، (۱۳۸۶)، **جرایم علیه اشخاص**، تهران، نشر میزان
۲۳. هاشمی شاهرودی، سید محمود، (۱۳۸۷)، **بایسته‌های فقه جزا**، تهران، نشر میزان
- منابع عربی**
۲۴. ابن ادریس، احمد، (۱۴۱۱ق)، **سرائر**، چاپ دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامی
۲۵. ابن حمزه، محمد بن علی، (۱۴۰۸ق)، **الوسیله الی نیل الفضیله**، مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، قم
۲۶. ابن زهره، حمزه بن علی، (۱۴۱۷ق)، **غنیة النزوع**، مؤسسه الامام الصادق، قم

۴۰. طباطبائی، محمدعلی، (۱۴۰۴ق)، *ریاض المسائل*
- فی بیان الاحکام بالدلائل*، ۱۶ جلد، قم، مؤسسه آل البيت
۴۱. طوسی، محمدبن حسن، *النهايه*، قم، انتشارات قدس
۴۲. علم الهدی، الشریف المرتضی، (۱۴۱۵ق)، *الاتصار*، قم، مؤسسه نشر اسلامی
۴۳. فاضل آبی، زین‌الدین، (۱۴۱۰ق)، *کشف الرموز*، مؤسسه نشر اسلامی، قم
۴۴. فاضل مقداد، جمال‌الدین، (۱۴۰۴ق)، *التنقیح الرائع لمختصر الشرائع*، مکتبه آیت الله المرعشی، قم
۴۵. مدنی تبریزی، سید یوسف، (۱۴۲۶ق)، *کتاب القضاء*، قم
۴۶. مطهری، احمد، (۱۴۰۸ هـ ق)، *مستند تحریر الوسیله*، چاپ دوم، انتشارات استاد مطهری
۴۷. مقدس اردبیلی، احمد، (۱۴۱۲ق)، *مجمع الفائده والبرهان*، قم، مؤسسه نشر اسلامی
۴۸. نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام*، چاپ هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی
مرکز تحقیقات استراتژیک

www.csr.ir



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی
مرکز تحقیقات استرالیایی